

ژئوپلیتیک انتقادی

زهرا احمدی‌پور^۱، مرجان بدیعی^۲

۱- استادیار گروه جغرافیای دانشگاه تربیت مدرس

۲- دانشجوی دکترای جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

مفهوم ژئوپلیتیک که در طی قرن بیستم جهت معنا بخشیدن به ارتباط میان جغرافیا و سیاست، مراحل مختلفی را طی نموده است در طی دوره‌های متمايز قابل بررسی می‌باشد. نظریه پردازان در طی این دوره‌های متمايز سعی نموده‌اند دگرگونی در ساختار نظام جهانی را تبیین نموده، ضمن طرح عوامل مؤثر در دگرگونی نظام جهانی، جهت گیریهای آینده این نظام را نیز تحلیل نمایند. در این دوره‌های متمايز، مفهوم ژئوپلیتیک در قالب سنتی به عنوان بخشی از دانش امپریالیستی که با رابطه بین زمین و سیاست سروکار دارد مورد بررسی ژئوپلیسینها قرار گرفت. ارتباط بین ویرانیهای ناشی از جنگهای جهانی با مفهوم ژئوپلیتیک منجر به آن شد که این واژه برای یک تا دهه مورد استفاده قرار نگیرد.

نتیجه این اقول، جدا شدن جغرافیای سیاسی از ژئوپلیتیک بود. در دوران جنگ سرد، ژئوپلیتیک تحت تأثیر رقابت دو ابرقدرت قرار گرفت و در سال ۱۹۷۵ به دنبال ظهور دیدگاه جدیدی با عنوان ژئوپلیتیک انتقادی مفهوم ژئوپلیتیک احیا گردید. در قالب ژئوپلیتیک انتقادی به جای تمرکز بر شناخت تأثیر عوامل جغرافیایی به شکل‌دهی سیاست خارجی اهمیت لازم داده می‌شود.

این مقاله در صدد است تا یک رویکرد تاریخی - تحلیلی چگونگی ورود به عرصه ژئوپلیتیک انتقادی را مورد بررسی قرار داده، چارچوبهای نظری آن را توضیح دهد.

کلید واژه‌ها: ژئوپلیتیک، ژئوپلیتیک سنتی، ژئوپلیتیک انتقادی.

۱- مقدمه

نظریه انتقادی ضمن دگرگون کردن ساختار نظریه اجتماعی و سیاسی و همچنین چالش با رویکردهای پوزیتیویستی به علوم اجتماعی، ارائه یک رویکرد جانشین را هدف خود قرار می‌دهد [۱، ص ۳۹۱].

رابرت کاکس یکی از اندیشمندان نظریه انتقادی می‌گوید: نظریه سنتی روابط بین‌الملل



دولت و جامعه مدنی را از هم جدا می‌کرد و سیاست خارجی را ملک طلق دولت می‌دانست، حال آنکه نمی‌توان رابطه متقابل نیروهای اجتماعی، دولتها و نظام جهانی را نادیده گرفت. او می‌گوید دو نظریه وجود دارد. یکی نظریه مشکل‌گشا یا مسئله‌گشا که سعی می‌کند مسائل را در قالب دیدگاه موجود حل کند و دیگری نظریه انتقادی که با بازندهیشی درباره فرایند نظریه‌پردازی و دیدگاه حاکم بر آن می‌کوشد تا به دیدگاه و در نتیجه دنیای دیگری دست یابد. نظریه مسئله‌گشا وضع موجود را بدیهی می‌پنداشد و سعی می‌کند تا مسائل هر حوزه‌ای را به طور مجزا از حوزه‌های دیگر برسی کند. این محدود کردن عوامل و متغیرها به یک حوزه خاص و ثابت تلقی کردن حوزه‌های دیگر، دستیابی به قوانین ظاهر عام و کلی را میسر می‌سازد. در مقابل، نظریه انتقادی وضع موجود را زیر سؤال می‌برد و به برسی نحوه پیدایش و دگرگونی آن می‌پردازد. نظریه انتقادی، کل وضعیت اجتماعی و سیاسی را در نظر می‌گیرد، نه بخشها و حوزه‌های مجازی آن را. برخلاف نظریه مسئله‌گشا که خصلتی غیر تاریخی دارد و تداوم وضع موجود را بدیهی می‌انگارد، نظریه انتقادی بر تحول و پویایی تاریخ تکیه دارد و دائمًا مفاهیم خود را با واقعیت پویا سازگار می‌سازد. نظریه انتقادی از وضع موجود فراتر می‌رود و در پی دستیابی به نظام اجتماعی و سیاسی دیگری است. در واقع، یکی از اهداف عمدۀ نظریه انتقادی، شناخت نظمهای دیگری است که در شرایط موجود، عملی و غیر ممکن به نظر می‌رسند. [۲، ص ۲۳۶].

از این رو جامعه‌شناسی انتقادی این وظیفه را بر عهده گرفت که از یکسو از تفاوت میان ارزشها و اهداف رسمی جامعه و از سوی دیگر از واقعیت شیوه‌هایی که نهادها عملاً رفتار می‌کنند، پرده بردارد. در نتیجه، جامعه ناچار است تا با این کاستیها روبرو شده، آگاهی نقادانه‌ای را پروراند که می‌تواند نیروی مهمی برای تغییر و تحول باشد [۱، ص ۳۹۲].

ژئوپلتیک انتقادی که انشعابی از ژئوپلتیک سنتی است، یکی از شاخه‌های مهم معرفی نظریه نقد اجتماعی بر مطالعه روابط بین‌الملل محسوب می‌شود و ریشه در نهضت فراساختاری دارد که در دهه ۱۹۶۰ در فرانسه اوج یافت.

۲- تغییرات مفهوم ژئوپلتیک

ژئوپلتیک به عنوان شکلی از دانایی و قدرت در دوره رقابت امپریالیستی بین سالهای ۱۸۷۰ و ۱۹۴۵ زمانی متولد شد که امپراتوریهای رقیب در طی جنگهای متعددی که با یکدیگر داشتند

خطوط قدرت را مرتب کرده، آن را تغییر داده و در آن تجدید نظر کردند.

خطوط قدرت مورد نظر تشکیل دهنده مرزهای نقشه سیاسی جهان بودند [۲، ص ۱۵].

در این دوره از روابط‌های امپریالیستی که موقوفیتهای تکنولوژیکی بزرگ، انقلاب جهانی و دگرگونیهای فرهنگی صورت گرفت، ژئوپلیتیک امپریالیستی نیز شکل گرفت.

در سال ۱۸۹۰ در بوسنون با انتشار مقاله آفرید ماهان تحت عنوان تأثیر نیروی دریایی

بر تاریخ در سالهای ۱۶۶۰ تا ۱۷۸۲ ژئوپلیتیک وارد ادبیات جغرافیای سیاسی گردید.

۹ سال بعد کیلن سوئدی طی مقاله‌ای اصطلاح ژئوپلیتیک را در سرحدات سوئد به کار برد [۴، ص ۲۱۴]. کیلن و سایر متکران امپریالیستی پیش از سالهای آغازین قرن بیستم، ژئوپلیتیک را بخشی از آگاهی و دانش امپریالیستی که با رابطه بین زمین و سیاست سروکار دارد، عنوان می‌نمودند. در واقع بنیانگذاران ژئوپلیتیک کلاسیک از قبیل راتزل، ماهان، کیلن و مکیندر تحت تأثیر دارونیسم اجتماعی قرار داشتند و بر مزیتهای طبیعی مکانها و موقعیتهای خاص برای شکل فضایی و رشد کشورها تأکید می‌ورزیدند و در واقع ژئوپلیتیک به طور سنتی به مفهوم ارزیابی علمی شرایط و ویژگیهای جغرافیایی قلمداد می‌شد.

در طول دهه ۱۹۳۰ کانون تلاش ژئوپلیتیک به آلمان منتقل گردید و اینجا بود که هاووس

هوفر موفق به ارائه نظریه خود به عنوان یک مکتب جدید ژئوپلیتیکی گردید. در این مقطع، این علم در اثر درک متقابل محققان آلمانی در زمینه‌های تاریخ، جغرافیا و برنامه‌ریزی و سیاستمداران نازی دچار بدنامی شد [۵، ص ۲۲۴]. ارتباط علم ژئوپلیتیک با نظامی‌گری باعث شد که خصوصاً به علت پیامدهای جنگ جهانی دوم، اصطلاح ژئوپلیتیک برای یک تا دو دهه حتی در مطالعات سیاسی و روابط بین‌الملل مورد استفاده قرار نگیرد.

نتیجه چنین وضعیتی بعد از جنگ جهانی دوم، جدایی جغرافیای سیاسی از میراث مشخص بنیانگذارانی چون راتزل، مکیندر و بومن بود [۶، ص ۴۵].

تحت تأثیر روابط و کشمکش دو ابرقدرت شوروی و امریکا ژئوپلیتیک جنگ سرد با رویکرد بازدارندگی مطرح شد. علت دیگری که باعث کم رنگ شدن دیدگاه ژئوپلیتیکی گردید استراتژی بازدارندگی هسته‌ای بود که از آغاز جنگ سرد شکل گرفته و توجهات را از دفاع سرزمینی به توازن هسته‌ای جلب کرده بود.

در دهه ۱۹۷۰ به منظور جلوگیری از کم رنگ تر شدن دیدگاه ژئوپلیتیکی و ضرورت بازاندیشی در این علم به دنبال ظهور دیدگاه جدیدی که به عنوان ژئوپلیتیک انتقادی شناخته



شد، ژئوپلیتیک احیا گردید.

ایولاگست در دهه ۱۹۷۰ نوشت: جغرافیا به مثابه شیوه‌ای در بازنمایی جهان به طور اجتناب‌ناپذیری درگیر مسائل ایدئولوژیک است. پیش از آنکه جغرافیا به دانشجویان ارائه شود، آن علم به پادشاهان، شاهزادگان، دیپلماتها و رهبران نظامی عرضه شده بود. جغرافیا (در حکم روشی موجز برای توصیف فضا) هم از لحاظ ویژگیهای انسانی و هم به لحاظ ویژگیهای فیزیکی به واژگانی انتقال یافت که تابع مدیریت حکومت باشد و این کار به شکل سازمان اجتماعی نظارت اجتماعی و حتی جنگ صورت گرفت [۱، ص ۳۸۹].

لاگست مشاهده کرد که ژئوپلیتیک رایج به دلیل سوء استفاده از شواهد جغرافیایی به نفع مقاصد امپریالیستی و اشغالگرانه لکه‌دار شده است. لذا وی معتقد بود که می‌شود ژئوپلیتیکی را که از لحاظ علمی، مستقل و بیطرفانه است به وجود آورد. ژئوپلیتیکی که قادر باشد با دیدگاهی متعالی به امور جهانی نگریسته، به تحقیقی عینی بپردازد که آلوهه پیوند با کشور یا حکومت نباشد. از این رو لاگست در بیان انگیزه‌ها و تناقضهای ژئوپلیتیکی زمان خود ظهور ژئوپلیتیک انتقادی در دهه ۱۹۹۰ را پیش بینی کرد [۲، ص ۳۸۹].

۳- ژئوپلیتیک انتقادی

در اواخر دهه ۱۹۷۰ به دنبال ظهور دیدگاه ژئوپلیتیک انتقادی، ژئوپلیتیک احیا گردید. محققانی که برای اولین بار با این دیدگاه مواجه شده بودند تا حدی مشوش بودند که چه کسی یا چه چیزی مورد انتقاد خواهد بود و چرا.

ژئوپلیتیک انتقادی ریشه در نهضت فراساختاری دارد که در دهه ۱۹۶۰ در فرانسه اوج یافت و انشعابی از ژئوپلیتیک سنتی است که به جای تمرکز بر شناخت تأثیر عوامل جغرافیایی، به شکل‌دهی سیاست خارجی اهمیت می‌دهد [۴، ص ۲۱۵].

ژئوپلیتیک انتقادی در ارتباط با چگونگی ورود استدلال ژئوپلیتیکی به مباحث سیاسی است و هدف از این ورود، برقراری مناسبات اجتماعی - سیاسی مسلط در درون سیاستهای بین‌المللی معاصر است. اهمیت این موضوع بدان جهت است که به مدون کردن حلقه‌های بین شرایط مادی متغیر در اقتصاد جهانی و خلق یک ژئوپلیتیک جهانی کمک می‌کند و سبب حفظ و تداوم یا تغییر ساختارهای موجود در نحوه تعیین امتیازهای مادی می‌شود [۷، ص ۳۹۴]. ریشه‌های عقلانی ژئوپلیتیک انتقادی در تحلیل سیستم جهانی والرستاین (۱۹۸۷) و

دیدگاههای گرامشی (۱۹۷۱) دیده می‌شود که مفاهیم کلیدی آن توسط اگنیو (۱۹۸۷) بسط یافت و بعدها توسط اگنیو و کوربوریج (۱۹۸۹) تکمیل شد [۷، ص ۳۹۴].

اگنیو و کوربوریج پویایی مفهوم ژئوپلیتیک را مورد نظر قرار داده، عنوان می‌نمایند که این مفهوم ژئوپلیتیک در طول تاریخ معاصر، نظمهای مشخص ژئوپلیتیکی را شناسایی می‌کند. ویژگی اساسی این نظمهای تعبین الگوهای ویژه در هم ریختگی ژئوپلیتیکی بین قدرتهای جهانی است که در دوره‌های انتقالی بی‌نظمی ژئوپلیتیکی مورد تأکید قرار می‌گیرد [۷، ص ۳۹۵].

اصلی‌ترین بحث مطرح شده با هر نظم ژئوپلیتیکی در خصوص نحوه تقسیم فضایی جهان و جهت‌گیری جغرافیایی آن و مجموعه‌ای از عملیات ژئوپلیتیکی است که سبب حفظ و بقای آن می‌گردد.

حقاقانی که در این زمینه کار می‌کنند مایل هستند دریابند که سیاست سازان چگونه چشم انداز جهانی خود را ایجاد می‌کنند و درک این چشم انداز چگونه تفسیر آنها را از مکانها تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ژئوپلیتیک انتقادی، توپوگرافی فضایی از جهان اول و جهان دوم، مباحث مربوط به شمال و جنوب و دولت با دولت را مردود شمرده، به هویت جنبه‌های فکری آنان و بسط هویتها ژئوپلیتیکی به دیده شک می‌نگرد.

در این دیدگاه به منظور شکل‌دهی، جریانات کنار هم گذاشته می‌شود و برای تصویرسازی، علل را در کنار هم قرار می‌دهند.

ژئوپلیتیک انتقادی به جای فهم سمبولیسم قدرت، گرایش به اغماض در مورد جنبه‌های مادی سیاسی و نمایش شکل گفتمان سیاسی سلطه در دولتهای خاص دارد و نسبت به عملکردهای ژئوپلیتیکی حکومتها تمایل کمتری نشان می‌دهد و به جای اتخاذ دیدگاههای واقعی به عنوان مباحث مورد مطالعه، تمایل به تخریب زمینه‌های گفتمان ژئوپلیتیکی دارد و برخلاف این تصور که جغرافیا به عنوان جایگاه اشیا و مکانها استنباط می‌شود دارای دیدگاهی استدلالی است و عنوان می‌کند که جغرافیا صرفاً و تنها علم اشیا در مکانها و جایگاهها نیست. این اشیا، محصور در مباحث واقعی و اجتماعی‌اند و لذا قبل از اینکه جغرافیا به افکار انتقادی یا عملکردی نزدیک شود، تحلیلهای متعددی را طلب می‌نماید [۷، ص ۳۹۶].

اوتابل و اگنیو عنوان می‌نمایند که ژئوپلیتیک را باید مجدداً به عنوان یک گفتمان علمی مورد استدلال قرار داد، به نحوی که از طریق آن بتوان سیاستهای بین‌المللی فضایی شده و



جهان را به صورت بخشاهای ویژه‌ای از مکانها و مردم با عملکردهای خاص نشان داد [۷، ص ۳۹۶].

محققین ژئوپلیتیک انتقادی چهار پیش فرض دارند:

۱. مطالعه ژئوپلیتیک نیاز به مطالعه ادراکی از فعالیتهای اجتماعی سیاستگذاران دولتی با توجه به سیاستهای بین‌المللی دارد.

۲. قدرت استدلال ژئوپلیتیکی از طبیعت عملی آن، یعنی پیش فرضهای یکنواخت و تقليیدی مورد قبول همه در مورد مکانها و ویژگیهای آنها مشتق می‌شود.

۳. مطالعه استدلالی ژئوپلیتیکی، نیازمند مطالعه یافته‌های جغرافیایی در مباحث مختلف است.

۴. از آنجا که استدلال ژئوپلیتیکی سیاستهای دولتی، همواره در یک سیستم جهانی تاریخی عمل می‌کند و قدرتهای آنها عمدتاً ناشی از موقعیت مکانی آنها در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی است، دولتی که در اقتصاد جهانی برتری می‌یابد، قانونگذار حکومتها دیگر در سیستم جهانی می‌گردد [۷، ص ۳۹۷].

نظرات اوتأتل از آن جهت حائز اهمیت است که پیشنهاد می‌کند، استدلال ژئوپلیتیکی حداقل در مواردی که با سیاستهای یک حکومت قدرتمند در مقابل حکومت ضعیف تر سروکار دارد، می‌تواند مجموعه‌ای از مباحث را به جای یک موضوع متصور، مطرح کند. اوتأتل پیشنهاد می‌کند که ساختن یک سیاست خارجی، عملی فرهنگی است و تظاهر به واقع‌گرایی یکی از شعائر آن است [۷، ص ۳۹۷].

در واقع، اوتأتل اهمیت موقعیت گفتمان ژئوپلیتیکی در اقتصاد سیاسی جهانی را توضیح می‌دهد و بیان می‌دارد که نوشته ژئوپلیتیکی مکیندر به طور کامل مطابق ایدئولوژی، فلسفه اجتماعی، سیاسی و یا فلسفه جغرافیایی وی نیست، بلکه بیشتر معلوم ساختارهای حکومتی ماندگار در اقتصاد سیاسی جهانی آن زمان می‌باشد.

اوتأتل سه بُعد را برای ژئوپلیتیک انتقادی مطرح می‌کند:

بُعد اول مترادف است با تجدید بنای سنتهای تفکر ژئوپلیتیکی یا به عبارت دیگر، ارزیابی مجدد مبانی روشهایی که طی تاریخ به طور مرتب ارائه شده است.

بُعد دوم که به تلاش برای ادغام با تجربه عملی زمامداری کشور مربوط می‌شود، شامل تلاشهایی است برای کشف اینکه چگونه سیاستمداران، سیاستهای بین‌المللی را فضایی

می‌کنند.

سومین بُعد، مفاهیم سنتی عوامل جغرافیایی در سیاستهای جهانی را به مبارزه می‌طلبد و آنها را جابه‌جا می‌کند و معنای واقعی و فعلی مکان و سیاست را مورد سؤال قرار می‌دهد [۴، ص ۲۱۵].

نویسندهاند متعدد به وجوده گوناگونی از نزدیکی وابستگیهای بین تئوری انتقادی و پست‌مودرنیسم و فراساختار گرایی پرداخته‌اند. در حالی‌که برخی از آنها به راهبردهای مفهومی مکتب فرانکفورت و هابرمانس بسیار نزدیک بوده‌اند [۸، ص ۹۳].

این متفکران سعی نموده‌اند طرح کلی رویکرد انتقادی به نظام جهانی را ترسیم نمایند. نظریه و عمل در یک چارچوب کنش یا ساختار تاریخی شکل می‌گیرد که به مرور زمان تغییر می‌کند و یکی از اهداف عمدۀ نظریه انتقادی، شناخت این تغییرات است. طرفداران نظریه انتقادی می‌دانند که نظریه پردازی هیچگاه در قالب یک دستگاه نظری بسته به پایان نمی‌رسد و باید همواره تجدید شود [۲، ص ۲۲۸] و از این رو ژئوپلیتیک انتقادی به منظور بازنمایی مجدد ژئوپلیتیک به نقد چارچوب کنش و ساختار تاریخی با در نظر گرفتن مجموعه‌ای از الگوهای فکری، شرایط مادی و نهادهای انسانی می‌پردازد.

از دیگر اندیشمندانی که به بحث ژئوپلیتیک انتقادی پرداخته است هپل می‌باشد که سعی می‌کند مباحث سیاسی در امریکای جنوبی را مورد بررسی قرار دهد. وی معتقد است ژئوپلیتیک به عنوان یک موضوع اصلی در دانشکده نظامی مهم بخوبی پایه‌ریزی شده و نه تنها نقش مهمی را در آموزش نخبگان نظامی ایفا می‌کند، بلکه وسیله اشتغال گروهی از آنها از طریق طرح مباحث در سمینارهای است.

هپل معتقد است افکار ژئوپلیتیکی در پایه‌ریزی و حقانی جلوه دادن تفکر نظامی حکومت در امریکای جنوبی نقش داشته است.

ژئوپلیتیک انتقادی همچنین به تحلیل سیاست کشورداری و سیاست خارجی می‌پردازد. دادس می‌گوید: نویسندهاند ژئوپلیتیک انتقادی مبادرت به تحقیق دقیقی کرده‌اند که چگونه توصیف مکانها و مردم برای تشریح حوادث به هم پیوند می‌خورد و اظهارات دست‌اندرکاران سیاست خارجی برای مشروعیت بخشیدن و توجیه اعمال سیاست خارجی بسیار قاطع می‌باشد [۴، ص ۲۲۸].

دالبی نیز می‌کوشد ماهیت ژئوپلیتیک انتقادی را با قرار دادنش در مقابل کارهای اخیر در



جغرافیای سیاسی و روابط بین‌الملل روشن سازد و آن را با دیدگاه‌های انتقادی که به طور موقت در زمینه روابط بین‌الملل پذیرفته شده است، مقایسه کند؛ ولی این کار را با طرح مباحث مهمی شروع کرده که از نظر توسعه تئوریک این زمینه می‌تواند به سه مبحث تقسیم شود. الف) مبحث آرمان‌گرا - واقع‌گرا؛ ب) مبحث آرمان‌گرا - مثبت‌گرا (مثبت‌گراها در مقابل علم‌گراها) و ج) بحث پیچیده‌ترسۀ جانبی بین تئوری‌سینهای انتقادی و پست مدرنیستها و مثبت‌گراها (خوشبین‌ها). آنچه از نظر دالبی مخرب است، آن است که در حالی که تقسیمات موجود در جغرافیای سیاسی به موازات ویژگی آنها در سومین مبحث در روابط بین‌الملل پیش می‌رود، هیچ مباحثه و جدالی صورت نمی‌گیرد [۷، ص ۳۹۷].

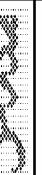
dalbی در مقابل پیشنهاد می‌کند که بیشتر تحقیقات جغرافیای سیاسی در مورد روابط بین‌الملل به دنبال روشن کردن سازمان‌بندی و عملکرد قدرت در سیستم بین‌المللی از طریق معرفت شناسی می‌باشد. این شکل از تفکر، جهان را کم و بیش در تقيید و تعهد قرار می‌دهد و پیشنهادهایی را برای تغییر و کنترل وقایع و شرایط موجود و ساختارهای قدرت ارائه می‌دهد.

آنچه برای وارد شدن تئوری انتقادی در جغرافیای سیاسی و احاطه شده به وسیله آن لازم است، پرسش در مورد چگونگی پیوند استدلال با برخی از اشکال آزادی‌خواهانه تجربی می‌باشد. دالبی تفکر انتقادی را مطرح می‌کند که در روابط بین‌الملل وارد شده و نکته سنجهایی را که علیه آنها شکل گرفته‌اند، دسته‌بندی و خلاصه می‌کند. در نهایت وی با جدیت اقرار می‌کند که کارهای تئوریک جدید در اقتصاد سیاسی بین‌الملل حتی از بیان تئوری کاکس و واقع‌گرایی جدید در مورد برتری و تفوق تاریخی و احتمالاً حتی در کارهای تئوریک جدیدتر و مهمتر در زمینه اقتصاد سیاسی بین‌المللی عاجز است [۷، ص ۳۹۸].

dalbی همانند اوائل و اکنیو بحث می‌کند که ژئوپلیتیک شکلی از فهم جغرافیایی با تأثیر سیاسی است و ژئوپلیتیک انتقادی مستلزم تحلیلی از چگونگی بیانگذاری سیاسی آنهاست. البته یکی از نقاط اختلاف نظر دالبی با اوائل و اکنیو در آن است که وی نیازی به پرداختن به ساختار سیاسی گفتمان ژئوپلیتیکی در درون اقتصاد سیاسی جهانی نمی‌بیند [۹، ص ۵].

اکنیو و کوربوریج پیشنهاد می‌کنند که وظیفه اخیر جغرافیدانان سیاسی، بازشناسی وابستگی‌های پیچیده بین ثروت و تجمع اقتصاد و ژئوپلیتیک و... و تحقیق در مورد احتمالاتی است که نظم جهانی و یا بین‌نظمی جهانی را سبب می‌شوند. [۷، ص ۳۹۸].

dalbی در سال ۱۹۹۱ نوشت: مباحثه بر سر چشم‌اندازهای نوگرایی موج آینده یا مرحله



بعدی در جغرافیای سیاسی بسیار زود است. به نظر می‌رسد که چشم انداز نظریه نظام‌های جهانی به سوی رشد و شکوفایی پیش می‌رود و ظاهراً دیدگاه‌های علمی و کمی صلح نیز توسعه می‌یابند [۳، ص ۱۷].

۴- نتیجه گیری

ژئوپلیتیک سنتی (متعارف) ناظر بر سیاست قدرت یا به عبارت دیگر سروکار داشتن با الزامات جغرافیایی و شناسایی مدل‌های فضایی است که می‌تواند در تعیین سیاست خارجی کشورها راهنمایی باشد.

ژئوپلیتیک انتقادی که در اوخر دهه ۱۹۷۰ به دنبال نهضت فراساختارگرایی در فرانسه اوج یافت و مطرح گردید در واقع انشعابی از ژئوپلیتیک سنتی است و توانست در این دهه، ژئوپلیتیک را که به دنبال حوادث جنگ جهانی دوم دچار رکود گردیده بود احیا کند.

ژئوپلیتیک انتقادی به طور وسیعی بعد از دهه ۱۹۷۰ در سطح امور جهانی و بین‌المللی مدنظر قرارگرفت و به طور گستردگی به ارائه فضایی از سیاستهای بین‌المللی سازندگان سیاست پرداخت.

ژئوپلیتیک انتقادی در قالب شاخه‌ای از نظریه اجتماعی انتقادی به مطالعه روابط بین‌الملل پرداخت و تلاش خود را صرف برداشتن دیوار بین ارزشها و اهداف رسمی جوامع و واقعیت و روشهایی کرد که کنش حقیقی نهاده است. در این روش، جوامع مجبور به مواجهه با این نارساییها هستند و در نتیجه آگاهی انتقادی که بتواند نیرویی شاخص بر اعمال تغییر باشد، در رفتارهای بین‌المللی توسعه می‌یابد.

در این راستا دالبی در سال ۱۹۹۱ نوشت: مباحثه بر سر چشم‌اندازهای نوگرایی موج آینده یا مرحله بعدی در جغرافیای سیاسی بسیار زود است و به نظر می‌رسد که چشم‌اندازهای نظریه نظام جهانی به سوی رشد و شکوفایی پیش می‌رود.

۵- منابع

[۱] مویر، ریچارد، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر، انتشارات

سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران ۱۳۷۹.

[۲] بزرگی، وحید، دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل، نشر نی، تهران ۱۳۷۷.



- [3] Tuathail G., Dalby , S. and Routledge, p., *The Geopolitics Reader*, London , New york : Routledge, 1998.
- [4] Muir, Richard, Political Geography, University College of Rion and York St John, 1997.
- [5] Glassner, Martin Ira, Political Geography, Canada, John Wiley & Sons, 1993.
- [6] Taylor, Peter, Political Geography, Uk. Langman, Groupuk, 1990.
- [7] Reynolds, David R. Political Geography, London, 1994.
- [8] Braden, K. & Shelly, F. Engaging Geopolitics, Southwest Texas State University, 2000.
- [9] Loughlin, O, Critical Geopolitics, Routledge, 1996.

